

رابطه سازمان یابی افقی و دموکراسی مستقیم و مشارکتی

تقی روزبه

مارکس زمانی گفته بود تباهی و ابتذال تئوری وقتی شروع می شود که اصول جایگزین واقعیت های اجتماعی (جنبش مبارزه طبقاتی) و تحلیل مشخص گردد. در چنین حالتی تئوری بجای آن که بازتاب انکشاف واقعیت های اجتماعی باشد، بدلیل قطع شدن رابطه زنده و ارگانیکی آن با واقعیت ها و پراتیک اجتماعی به سدی در برابر آن تبدیل می شود و لاجرم به امری آئینی و مذهب گونه. وضعیت تئوری در نزد کسانی که در آن "اصول" تبدیل به نقطه عزیمت تحلیل مشخص و جایگزین واقعیت های اجتماعی میشود، مصداق بارزی از همین سخن است. گرچه مثل همه این گونه جریانات در جوامع بشری، چپ فرقه ای رویکرد خویش را- البته به شیوه خود- با ادعای وفاداری به مارکس و اصول توجیه می کند، اما غافل از آن که وفاداری به مارکس قبل از هر چیز در تاسی به شیوه علمی او معنا می یابد و نه داشتن نگاه ایستا و تبدیل کردن تجارب و ارزیابی های او به کلیشه های مقدس. کلیشه شدن به معنای منتزع شدن مفاهیم، نظرات و پراتیک یک دوره از بستر زمانی و مکانی خود و تبدیل آنها به امری فراتاریخی، مطلق و صائب برای همه زمانها است. که در این صورت جز غلبه اندیشه مردگان بر زندگان و گذشته بر آینده نخواهد بود. معنای عملی آن نیز چیزی جز آئین پرستی و فتیشیسم مقولاتی که گویا دارای اعتبار جاودانی هستند نیست. و البته چپی که اندیشه ها و نظراتش بازتاب دهنده واقعیت های متحول طبقاتی نباشد، نخواهد توانست به مثابه نیروی پیشرو در صحنه مبارزه طبقاتی ظاهر شود. بر عکس او از پندارها و الگوواره هایی دفاع خواهد کرد که مربوط به گذشته است و ربطی به مبارزه طبقاتی زنده و هم اکنون جاری ندارد. و حال آنکه در روش شناسی مارکس مینا قرار دادن واقعیت های اجتماعی و جنبش های طبقاتی- اجتماعی و خیره شدن به واقعیت های زنده و متحول مبارزه طبقاتی و رصد کردن گرایش های پیشرو تاریخی و مشارکت فعال در تغییر جهان، شرط لازم برای پیشروی بسوی رهائی کارگران و زحمتکشان از تار و پود نظام طبقاتی و بطور اخص جامعه سرمایه داری است. در نزد او **جنبش طبقاتی کارگران** و نه این یا آن تئوری مهمترین واقعیت جامعه طبقاتی و نظام سرمایه داری را تشکیل می دهد و جنبش کمونیستی هم قبل از هر چیز در پیوند با آن و برخورد انتقادی با آن معنا پیدای کند و نه در ایجاد دسته جات و فرقه های در خود و مدعی نجات بشریت. این جنبش ها البته با شدت و ضعف همراهند و گاه بطور آشکار عرض اندام می کنند و گاه به شیوه پوشیده و غیر مستقیم، اما بهر حال صرف نظر از شدت و ضعفشان جاری هستند و مشغول زدن نقب به تاریخ و تئوری نیز توضیح دهنده ماهیت و واقعیت وجودی آن است. با این همه چپ فرقه ای و کلیشه پرداز درست بدلیل چسبندگی اش به کلیشه ها و گره زدن هویتش با آنها، با جنبش های جدید و مبارزه طبقاتی در اشکال نوین و پویای خود، احساس بیگانگی می کند. برای آنها چون این جنبش ها فاقد رهبری و ستاد فرماندهی بوده و مغایر با الگوهای سازمانی مورد نظرشان هستند، و به راهبردها و رهنمودهای بی اعتنائند، موجوداتی معیوب و ناقص الخلقه و بی آینده محسوب می شوند. و این در حالی است که از قضا یکی از پیش زمینه های عروج این جنبش ها در بیرون از حیطه این نوع رویکردها و جریانات، پس از آشکار شدن سترونی کامل مدعیان این نوع سازمان یابی ها صورت گرفته است!

یکی از متحول ترین و پویاترین عرصه های مبارزه طبقاتی، به نحوی که هم برگرفته از درس های تجارب ناکام گذشته باشد و هم در انطباق با آخرین دست آوردهای بشر، چگونه سازمان یابی جنبش هاست. بدون وجود سنخیت لازم بین نوع سازمان یابی و اهداف رهائی بخش، امکان تحقق آن هدف ها وجود ندارد. مبارزه برای سوسیالیسم بدست کارگران به مثابه عاملین و سوژه های خود رهان نیاز دارد و نه به سیاهی لشکر دنباله رو و زانده وار. و از این منظر چگونگی سازمان یابی روشن می کند که بدنبال چه هستیم: تجمعات توده وار تحت کنترل رهبران و به مثابه سیاهی لشکر و یاهم چون فاعلیتی که در پراتیک اجتماعی و آزمون و خطای آن، خویشتن را هم چون سوژه های خود رهان می آفرینند. از همین رو سازمان یابی در جوامع طبقاتی و چگونگی آن نمی تواند امری فنی و فراطبقاتی باشد. بر عکس در ارتباط و در انطباق با نوع مناسباتی که از آن دفاع می کنیم با رویکردهای گوناگونی

مواجهیم. تا آنجاکه به رویکرد مورد نظر ما-مناسبات سوسیالیستی و بدور از سلطه انسان بر انسان مربوط می شود- این نوع سازمان یابی باید بتواند به کارگران و زحمتکشان به مثابه گورگنان نظام سرمایه داری تعیین بخشد. چگونه و در کدام نوع سازمان یابی کارگران و زحمتکشان می توانند به گورگنان نظام سرمایه داری تبدیل شوند؟ بی اعتنائی به ظرفیت های نهفته در سازمان یابی های افقی در این راستا، سبب آن می شود که فرقه های چپ بجای ایفاء نقش پیشرو در صفوف جنبش ها، در انتهای صف تحولات قرار بگیرند و منتظر بمانند تا مگر با فرود پتک واقعیت ها، به هوشیاری تاریخی نائل گردند. سخن مارکس مبنی بر اینکه تفسیر جهان کافی نیست باید آن را تغییر داد، ناظر بر اهمیت پراتیک اجتماعی و نقش جنبش های طبقاتی- اجتماعی است که تئوری باید بتواند آن را بازتاب دهد. باین همه در نزد فرقه ها این رویکرد درجهتی و ارونه فهمیده می شود: تغییر جهان بر طبق "اصول" و باورهای فرقه ها.

البته تأکید بر اهمیت مبارزه طبقاتی استثمارشوندگان و جنبش های طبقاتی- اجتماعی، به معنای آن نیست که آنچه موجود است مبارزه طبقاتی ناب و علیه مناسبات بورژوائی است. برعکس مبارزه طبقاتی زحمتکشان از دل انبوهی از پیچ و خم های مناسبات تبعیض آمیز جوامع طبقاتی، و علقه ها و توهمات آن سربرمی آورد و با پلایش خود از آنها به پیش می رود. از همین رو برخورد انتقادی با واقعیت های پیشرو و تقویت گرایشهای رهائی بخش در آن جزئی از سرشت مبارزه طبقاتی است.

خلاصه آنکه چگونه سازمان یابی از پویاترین عرصه های مبارزه طبقاتی است. از همین رو تقلیل آن به یک امر فنی و شکل واره و قیاس آن با الگوهای متداول جوامع سرمایه داری که پاسدار سلطه سرمایه است از اساس نادرست می باشد. این تصوری ادعا که گویا در طی یکصد و پنجاه سال گذشته هیچ تغییر معنا دار و مشهودی در آن صورت نگرفته است ربطی به مبارزه طبقاتی و یا اندیشه های مارکس و سایر کمونیست ها ندارد. البته برای چپ فرقه ای و کلیشه پرداز، گوئی که قوانین آهنین و لایتنی در سازماندهی برای همه زمانها جود دارد. البته سنگر گرفتن در پشت اشکال کلیشه شده، درکنه خود جز اقتباس و الگو برداری از نظام سلسله مراتب جامعه طبقاتی نیست و این چپ با اتخاذ چنین رویکردی بجای مشارکت فعال در تغییر جهان، فقط خویشتن را خلع سلاح و بلا موضوع می کند. آنچه که او را به این نقطه می رساند جز پاسداری از منافع فرقه ای و درک فرقه ای از مبارزه طبقاتی نیست.

در این جا برای روشن شدن پویه مبارزه طبقاتی در امر سازمان یابی و چگونه سازمان یابی، نگاهی به سه نکته پایه ای در اندیشه های مارکس و کمونیست های وفادار به مبارزه طبقاتی خالی از فایده نیست. نکاتی که لااقل بر حسب ادعا مورد قبول این چپها است و لاجرم برای کائنات ذهنی و بسته آنها چالش برانگیز است:

الف- اولین فریاد فریاد **رابطه فرد و جمع** است. در این رویکرد مارکس ضمن آنکه درک فرد بنیاد و آنتاگونیستی بین منافع فرد و جمع در جامعه را که زیربنای اندیشه لیبرالیسم را تشکیل می دهد مورد نقد همه جانبه قرار میدهد و آن را به چالش می گیرد، اما فردیت در جامعه بدیل مورد نظر او نفی نمی شود بلکه بجای رابطه آنتاگونیستی بین فرد و جمع جوامع طبقاتی او از رابطه خلاق و آزاد و دو جانبه فرد و جمع سخن می گوید. رابطه ای که سبب رشد و غنای فردیت آزاد از یکسو و اجتماعی شدن بیشتر از سوی دیگر می گردد. عبارت معروف و پر معنای مانیفست (و البته نه فقط مانیفست) درباره جامعه نوین و رابطه فرد و جمع هنوز هم بر طنین است: جامعه ای که در آن رشد آزادانه هر فرد، شرط رشد آزادانه همگان باشد. به گمان من تأمل بر این فریاد بویژه وقتی که با تأمل بر تجربه قرن بیستم همراه شود، برای درک اهمیت رابطه برابر و آزاد انسانها و گسستن از هر نوع مناسبات و سازماندهی هائی که آن را بر نمی تابند و مبتنی بر سلسله مراتب هستند کافی است.

ب- دومین فریاد، **انقلاب و اهمیت اقدام مستقیم توده ای** است. چپ معمولاً در مقام سخن از اقدام مستقیم دفاع می کند. اما آیا می توان آن را دفاعی پیگیر به همراه الزامات و پی آمدهایش دانست؟ به گمان من دفاع پیگیر از دموکراسی مستقیم می تواند بسیاری از کلیشه های چپ فرقه ای را به چالش بکشد:

اقدام مستقیم توده ای به معنای آن است که کارگران و زحمتکشان در مقابل چشمان همه دست بکاری شوند و صفحه تاریخ را ورق می زنند و به نقش آفرینی در ابعاد کلان می پردازند. اما نقش آفرینی مزبور به معنای خاموش بودن موتور مبارزه طبقاتی در دوره های پیشا انقلابی نیست. حتی در این دوره

ها نیز ما بدرجات گوناگونی با مبارزه طبقاتی مواجه هستیم که باندازه ای که وجود دارند تأثیر خود را بر تحولات جامعه می گذارند (مثلاً در تشکیل مجامع عمومی کارخانه ها و در سایر عرصه های مختلف اجتماعی). در هر سطحی از مبارزه وقتی زحمتکشان وارد صحنه می شوند، شکلی از مبارزه برای اعمال دموکراسی مستقیم را به نمایش می گذارند. اشکالی که گام های تاریخی را و لو در سطح میکرو نامشهود رقم می زند و هم چنین بستر گام هائی در سطح ماکرو در مقاطع انقلابی را. علاوه بر این وقتی توده ها در دوره های انقلابی پا به میدان می گذارند و به نقش آفرینی در ابعاد کلان می پردازند به معنی آن نیست که پس از انجام نقش تاریخی خویش به خانه های خود برگردند و نخبگان را بجای خویش به نشاند. گویا که تمامی تلاش ضدانقلاب برای تحقق آن بکار گرفته می شود. نباید فراموش کنیم که انقلاب عالی ترین شکل مبارزه طبقاتی است که با هدف کنار زدن تمامی اشکال کهنه ای که مانع مداخله مستقیم کارگران در زندگی اجتماعی هستند شناخته می شود. البته کمونیستها نیز همواره از حامیان پروپاقرص دخالت مستقیم و استمرار آن در برابر تهاجم ضدانقلاب برای بازپس گیری آن دست آوردها، در پی فروکش دوره های انقلابی بوده اند.

ج- سومین فریافت دموکراسی مستقیم و مشارکتی است. گرچه عموماً دوره های انقلابی تجلی عالی ترین شکل بروز دموکراسی مستقیم محسوب می شود اما دموکراسی مستقیم فقط محدود به آن نیست بلکه مربوط به اداره جامعه توسط خود کارگران و زحمتکشان است که اوج خود را در خود حکومتی پیدای کند. کمونیستها لاقلاً در مقام سخن همواره از مدافعان پیگیر تعمیق دموکراسی یعنی فراتر رفتن از دموکراسی صوری و دموکراسی نمایندگی به دموکراسی مستقیم و مشارکتی (در تمامی حوزه های اجتماع) بوده اند. معنای این سخن آن است که تحقق دموکراسی مستقیم و بی واسطه مولدین ثروت و قدرت، هدفی بوده است که کمونیست ها همواره در چهارچوب امکانات تاریخی، برای آن مبارزه کرده اند. آنها همواره مدافع این نوع دموکراسی در برابر دموکراسی صوری و با واسطه بورژوائی که دموکراسی مستقیم را امری خطرناک می دانسته اند، بوده اند. از قضا باندازه ای که جنبش های اجتماعی و بهر اه آنها کمونیستها بر روی این نوع دموکراسی پافشاری کرده اند، توانسته اند وجوه مردمی و اجتماعی دموکراسی را به بورژوازی تحمیل کنند و گرنه "دموکراسی" بورژوائی در ماهیت خود جز تبعیض سازمان یافته و حکومت اقلیت مرفه و سرمایه دار بر اکثریت ندار و استعمار شده نیست. در واقع دموکراسی مستقیم بهترین بستر و کانال برای جاری شدن مبارزه طبقاتی خارج از ساز و کار های کنترل طبقات حاکمه است و بهمین دلیل هم ذاتاً - مگر بشیوه کنترل شده و قطره چکانی - خطرناک محسوب می شود. فرایند دموکراسی مستقیم - در تمامی حوزه ها و سطوح خرد و کلان اجتماعی - بستری است که در آن کارگران و توده های زحمتکش خویشتن را به مثابه سوژه های خود رهان می آفرینند و نقاط اشتراک و هم چنین تمایزات خود را نه فقط با دشمنانشان پیرامون تضاد منافعشان بلکه هم چنین در میان خود هم طبقه ای ها با تنوعات و تفاوت های بی شمار درمی یابند و به تقویت منافع و وجوه مشترک و هم چنین غنابخشیدن به تعینات فردی و گروهی و جنسیتی و... خود می پردازند. در این معنا تعین طبقاتی داده ای یکدست و از قبل موجود نیست که همه باید در قالب آن ذوب و یکدست بشوند، بلکه امری است در حال شدن و رنگین کمائی که بر اساس اشتراکات و تمایزات فردی و گروهی و دربرگیرنده منافع همه آنها ساخته می شود. گرچه با تقویت خودآگاهی کارگران و زحمتکشان به هستی اجتماعی خود، در عین حال زمینه های نفی آن نیز فراهم می می شود (پرولتاریا در عین حال از منافع کل بشریت و نوع انسان دفاع می کند و هدفش عبور از تقسیم جامعه انسانی به طبقات است). تردید نکنیم که اگر قرار بود مطالبات و اراده استثمارشدگان بطور مستقیم و بی واسطه جاری شود (و یا آنها قادر به اعمال دموکراسی مستقیم بودند)، نظام طبقاتی و دستگاه های اتوریته طبقه حاکم حتی یک روز هم دوام نمی آورد. بدوام استثمار بدون وجود ماشین دولتی و انواع و اقسام دستگاه های فهرعریان و غیرعریان و انحصار وسائل فرهنگی و ایدئولوژیکی و سازماندهی های استوار بر سلسله مراتب و از بالا به پائین امکان پذیر نیست. دشواری چپ فرقه ای آنست که قادر به فهم رابطه بین سازماندهی عمودی و جامعه طبقاتی، استثمار و دموکراسی صوری (و غیر مستقیم) و نیز رابطه تنگاتنگ سوسیالیسم و دموکراسی مستقیم و مشارکتی نیست. و فراتر از آن، سازماندهی عمودی و مبتنی بر سلسله مراتب را به بخشی از هویت وجودی و ارزشی خویش تبدیل کرده است! و حال آنکه بار دیگر باید با صراحت اعلام داشت که تحقق

سوسیالیسم بدون دموکراسی مستقیم و مشارکتی و بدست خود کارگران و زحمتکشان و بدون آنکه همچون سوژه ها و فاعلین و سازندگان سوسیالیسم در صحنه ظاهر شوند قابل درک نیست (بهتر است یک بار دیگر سرود انترناسیونال را با عنایت به همین مساله مرور کنیم تا معلوم شود چه آتشی در دل آن نهفته است). پیش فرض مارکس در پروژه سوسیالیستی اش، دموکراسی مستقیم بوده است و لو آنکه ظرفیت های زمانه وی مثل هر مورد دیگری، تحقق پروژه او را مشروط می کرده است. اما این که بخواهیم این عوامل محدودکننده را بخشی از عناصر ذاتی این پروژه بدانیم البته جزالتقاط آن با نظامی که در صدد نفی آن است نیست. تفاوت کیفی وجود دارد بین کسی که برای دموکراسی هر چه مستقیم تر مبارزه می کند و در این راستا محدودیت هائی به او تحمیل می شود و او دایما در ستیز با آن محدودیت ها قرار دارد با کسی که این محدودیت را تئوریزه کرده و آن را به هویت خود تبدیل می کند. این که در کجا ایستاده ایم بسیار مهم است. در مبارزه طبقاتی همواره دوطرف اصلی وجود دارد و همیشه مبارزه ای تنگاتنگ بین دوطرف (و از جمله در حوزه سازمان یابی) جاری است: از یکسو برای اعمال دموکراسی از پائین و نقش آفرینی مستقیم از جانب کارگران و از سوی دیگر برای درهم کوبیدن خودکشنگری آنها و یاد آوری خط قرمزهای نظام حاکم. همانطور که اشاره شد وقتی که کارگران برای اعتراض به صحنه می آیند، که فراوان می آیند، در گوهر خود جز نمایشی از اعمال دموکراسی مستقیم و مداخله مستقیم نیست. و این هم بدیهی می نماید که کمونیستها کفه اقدام مستقیم را تقویت کنند. آنها نمی توانند با بازی در دوسباط تخم مرغ های خود را در دوسبد به چینند. در هر مبارزه و اعتراضی همواره بدرجائی زمینه های مناسبی برای فراتر رفتن و تقویت اعمال بیشتر دموکراسی مستقیم بوجود می آید که به نوبه خود بستری است برای پرورش کارگران در مکتب مبارزه و در جهت اعمال دموکراسی مستقیم در اشکال عالی تر. باین وجود بدلیل سنگینی کفه برخی کلیشه ها و یا منافع فرقه ای هستند کسانی که هنوز هم بین سازمان یابی افقی یعنی ظرف مناسب برای اعمال دموکراسی مستقیم و سازمان یابی عمودی یعنی ظرفی مناسب برای اخته کردن دموکراسی سرگردانند.

نتیجه گیری:

اولا هر سه این عرصه ها- رابطه آزاد و هم بسته فرد و جمع، اقدام مستقیم توده ای و دموکراسی مستقیم و مشارکتی- هر کدام به جهتی با نوع مناسبات اجتماعی که انسانها با هم برقرار می کنند و لاجرم نوع و چگونگی سازمان یابی آنها، و کم و کیف اعمال دموکراسی مرتبط هستند. تنها از طریق تقویت عیار دموکراسی مستقیم و باندازه ای که تاریخا جنبش های طبقاتی- اجتماعی قادر به اعمال شده اند توانسته اند علیه نظم موجود بر آشوبند و با ایجاد رخنه در سیستم های حاکم و از جمله گسستن نظم هر می و سلسله مراتبی کنترل کننده جامعه از بالا به پائین راهی بسوی آزادی و رهائی بگشایند. ثانيا در متن آن به تحکیم دست آوردهای خود پرداخته و به ابداع و آفرینش اشکالی از سازمان یابی ها موفق شده اند که ظرفیت های بالقوه نهفته تاریخی برای تقویت دموکراسی مستقیم را فعلیت بخشند. تقویت دموکراسی های غیر مستقیم و تحمیل آن به طبقات حاکمه نیز از دیگر دست آوردهای مداخله مستقیم و اعمال دموکراسی مستقیم توده ها بوده است. ناگفته نماند که این نوع جهش های تاریخی نه فقط بورواژی را غافلگیر کرده بلکه حتی کمونیست ها را نیز بدرجائی غافلگیر کرده است.

دموکراسی مستقیم و کمون ها و شوراها

در واقع کمونها و شوراها از آن نوع سازمان یابی ها بوده اند که در چهارچوب امکانات و ظرفیت های تاریخی خود توانسته اند یک گام بزرگ از دموکراسی محدود و نیم بند زمانه خود (ونه الزاما در مقیاس روسیه) فراتر رفته و مجامع مستقیم خود را در کارخانه ها و یامحلات بوجود آورند و با طرح اصل فراخوانی و تمهیدات دیگر بر آن بوده اند که حتی الامکان خودمختاری نمایندگان را نیز تحت کنترل خود بگیرند. این کمونها و یا شوراها درست باین دلیل و باندازه ای که حامل دموکراسی مستقیم بوده اند (و حتی به اندازه ای که توانسته اند اراده و خواست مجامع خود را به نمایندگانشان تحمیل کنند و آنها را تحت کنترل خویش بگیرند) یک حرکت نو تاریخی و گشاینده محسوب می شوند. گرچه آنها از محدودیت های خود نیزرنج برده اند. در همان حال به اندازه ای که خود را در تار و پودنظام نمایندگی و اتوریته های جداسده از خود سازمان داده اند التقاطی بوده اند و سرانجام نیز بهمین دلیل از تک و تا افتاده اند. بدیهی است که امروزه سازمان یابی های از نوع شوراها و یا کمونها و نظایر آن تنها می تواند با برداشتن

گامهای هرچه بیشتری در جهت اعمال دموکراسی مستقیم، با استفاده از ظرفیت نهفته در جوامع کنونی، معنا داشته باشند. خلاصه آنکه سازمان یابی افقی یکی از ویژگی های مهم جنبش های اجتماعی- طبقاتی نوین است که بدون درک اهمیت و جایگاه تاریخی آن، درک ما از مبارزه طبقاتی و از مقوله دموکراسی مستقیم و مشارکتی و جهان دیگری که می تواند برشالوده آن ساخته شود ناقص خواهد بود. چراکه نقش آفرینی کارگران و همه استثماریونندگان به مثابه سوژه های خودرهان و خودکنشگر در گرو آن بوده و بدون آن قابل تصور نیست. معنای دیگر آن این است که عصر سوژه گی احزاب و نخبگان و رهبران و امثال آنها- سوژه گی در معنای جایگزین اراده کارگران و زحمتکشان شدن- در چنین فرایندی بلاموضوع گشته و باید در ارتباط با چنین فرایندی به بازتعریف کارکرد این گونه تجمعات و تشکل ها پرداخت. آن ها وجود خواهند داشت اما نه در نقش رهبر ویا " حزب سوژه گی " تاکنونی بلکه در خدمت تقویت مردم سوژه گی و توان خودرھائی آنها.

۱۳۹۰-۱۰-۲۳-۱۳-۰۱-۲۰۱۲

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com>